

الگو، اسطوره، افسانه

آوازهایی در باران-۱۹: ژاله کاظمی به جای الیزابت تیلور

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

همیشه با خودم گفته ام که کاش سوفیا لورن، شرلی مک لین، اینگرید برگمن و الیزابت تیلور اندکی فارسی می دانستند و یکی دو نمونه از فیلم هایی را که ژاله کاظمی به جای شان حرف زده بود، می دیدند. هر بهره ای که می خواستند، می بردند. می توانستند بهترین دوبلور خودشان را در سراسر دنیا بشناسند، می توانستند سرخوش باشند از این که یکی هست که در حد «همزاد»، حس هایشان را می فهمد و لحن شان را باز می آفریند، حتی می توانستند در تغییر تونالیت و خروجی صدا و تنوع شیوه های بیان، از گوینده افسانه ای و اسطوره ای ما مقادیری الگو بگیرند؛ چون نه آنها و نه فی داناوی و جنیفر جونز و ونسا ردگریو و نیکول کیدمن و بقیه ژاله کاظمی های تاریخ سینما، هیچ وقت به اندازه او با این همه تغییر لحن و صدا برای این همه نقش، بیان های صد در صد متفاوت از هم نساخته اند. بله، البته شاید اگر این بازی مقایسه ای را میان هر جفت بازیگر و دوبلور باسابقه ای برقرار کنیم، چنین نتیجه ای به لحاظ آماری حاصل شود. در بازیگری، این که حتماً باید صدا را هر بار و برای هر نقش به طور کامل عوض کرد و صداسازی تازه و عجیب و غریبی کرد، تصور آماتوری و خامدستانه ای است و حتی پیتر سلرز هم با آن همه اصرارش به این کار، اغلب از روی صدایش هم قابل شناسایی است. اما دوبلوری که به جای این خیل بازیگران زن مهم تاریخ سینما آن هم در دوره های مختلف حرف می زند، به طور طبیعی باید توانایی نوسانات صدا و بیان را داشته باشد؛ آن هم در حدی که گاه نتوان صاحب صدا را شناخت.

ولی در مورد ژاله کاظمی ماجرا خیلی فرق می کند. اولاً او برای ایجاد تفاوت، هیچ عملیات محیرالعقولی انجام نمی دهد و همسو با لطافت و گوش نوازی صدایش، به آن صداسازی های خشن و مرسوم مردان گوینده برای این که راحت شناخته نشوند، دست نمی زند. ثانیاً راه سخت تر را انتخاب می کند و اصرار دارد که بیش از تغییر محسوس و آشکار صدا، با تغییر حسی که در پس رفتار صوتی هر شخصیت پدید می آورد، تفاوت ها را در نظر بگیرد و در کارش جاری کند؛ و ثالثاً، با تمام این صفات دور از آکروباسی حنجره، به ندرت پیش می آید که بیننده، به ویژه بیننده عادی و دور از «دوبله باز»ی (از جمله، بسیاری از اهالی سینما و مطبوعات سینمایی) به محض شنیدن دو سه سطر از دیالوگ ها، بتواند بی درنگ صدای او را تشخیص دهد

یا دست کم فارغ از یادآوری نام دوبلور، به یاد بیاورد که این صدا را روی صورت کدام بازیگران دیگر شنیده است؛ در حالی که گوینده هیچ تغییر شدید و عجیبی در صدایش ایجاد نکرده! این جمع اعداد است که ژاله کاظمی را از هر گوینده متبحر دیگر در زمینه صداسازی متمایز می کند.

با این ویژگی ها، می شد دست کم پنج بار نام او را برای تک نگاری نقش های متعددی از یک بازیگر مشهور، از قبیل همین ها که تا این جای وصف کارش نام بردیم، در فهرست تکرار کرد (به ویژه برای سوفیا لورن که هم شمایل کار اوست و هم شمایلی مهم در تاریخ سینمای حافظه تماشاگر ایرانی). انتخاب تک نمونه الیزابت تیلور به غیر از مشکل حجم و عادت به تعداد رُند و غیره، فقط از این جهت بوده که از طراوت و آراستگی مکانی در آفتاب (جرج استیونس، ۱۹۵۳) تا پختگی و سنگینی پرنده آبی (جرج کیوکر، ۱۹۷۶)، تقریباً همه جلوه های رنگ به رنگ کار و لحن و احساسات جاری در صدای ژاله کاظمی را می شود فقط با پیگیری الیزابت تیلورهایی که گفته، خوب شنید و به دست آورد. انتخاب شخصی ام البته مثل خیلی از دوستان دیگرم، نقشی است که هم در فهم پیچیدگی دیالوگ ها، هم در سرعت و میزان نوسان های لازم و هم در حس های چندگانه و انبوهی که گاه ضمیمه یک جمله یا یک واکنش صوتی کوچک بازیگر است، به اندازه پنج شش فیلم، کار و انرژی و ظریف بینی و نکته سنجی می خواهد: مارتا (تیلور) در ماراتن حاضر جوابی و بددهنی و نیش و کنایه در دل زندگی زناشویی، چه کسی از ویرجینیا وولف می ترسد؟. فیلمی که اسم یک بازی من درآوردی بین یک زوج روشنفکر حراف لجباز بیزار و عاشق را بر خود دارد و به اندازه همان بازی مسخره ولی مرگبار آنها، جدی و کوبنده است. درست همین کیفیاتی که به فیلم نسبت دادم، در نقش مارتا و کلام افسون کننده ژاله کاظمی هم جاری است و به سرعت در هر موقعیت، تغییر حالت هم می دهد.

می شد از آن همه دیالوگ نغز ادوارد آلبی نمایشنامه نویس یا از تغییرات ریز ولی استادانه ارنست لمن فیلمنامه نویس (که در کمال شگفتی و شعور هنری، تهیه کننده فیلم هم بوده!)، مثال های عالی و مفصل آورد و از تحسین نبوغ ژاله کاظمی به اندازه شنیدن کارش لذت برد. این کاری است که نیما حسنی نسب در مطلب موشکافانه اش درباره دوبلاژ این فیلم انجام داده (در «کتاب سال» اخیر مجله، با عنوان عالی «عجب

ضیافتی!». ولی برای این که یکی از لحظه های به عرش رفتنم در حین هربار دیدار این فیلم را هم ضمن اشاره به یکی از اوج های افسانه ای کار ژاله کاظمی توصیف کرده باشم، به سراغ صحنه ای می روم که بعد از آوردن آن چتر/ تفنگ قلابی توسط جورج (ریچارد برتون)، همه از فرط هیجان و غافلگیری، جیغ می کشند و قهقهه می زنند و این وسط، مارتا که با فیزیک و صدای کلفتش دارد ریسه می رود، یواشکی از جورج می پرسد: «اینو از کجا آوردی بیششششرف!» همین تشدید شدیدی که ژاله کاظمی بر روی «ش» می گذارد، همه آن پیچیدگی بازی جدی / شوخی زوج اصلی فیلم را یکجا در خود دارد. حتی بدون برخورداری از صدای جادویی ژاله کاظمی، همین حالا زیر لب امتحان کنید تا ببینید مفهوم کلمه «بی شرف» با این طرز بیان، چه قدر و چه طور تغییر می یابد، هم تندتر می شود و هم شوخی تر!